

درس سیصد و نود و هفتم: صوت ۴۱۹

نظر مرحوم کمپانی در باب اضطرار در بعض
اطراف علم اجمالی (۸)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

طبق فرمایش مرحوم کمپانی اگر اضطرار به
أحدهمای غیر معین تعلق گرفت سواء اینکه مقدّم بر
علم اجمالی باشد یا متأخر از علم اجمالی باشد علم
اجمالی تنجّز پیدا نمی‌کند و این دو صورت قبلاً
عرض شد و اشکالاتی که بر این مسئله بر طبق مبنای
خودشان در مطلب به نظر می‌رسید بیان شد.

الآن صحبت در تقدّم اضطرار بر علم اجمالی
است و اضطرار تعلق به أحدهمای معین دارد. البته
عنوان بحث عبارت از تعلق اضطرار به أحدهمای
معین است که این هم خودش دو شق می‌شود؛ شق
اول این است که اضطرار در صورت تعلق به
أحدهمای معین سابق بر علم اجمالی است و علم
اجمالی مسبوق به اضطرار است. در این صورت نظر
ایشان بر عدم تنجّزیت علم اجمالی است زیرا ملاک
در تنجّزیت علم اجمالی، بقاء و استصحاب علم
اجمالی در صورت شک در طرف مخالف است و با

فرض تعلق اضطرار به أحدهما می‌معین این علم اجمالی در موضوعیت خودش خلل وارد می‌شود تا اینکه قابلیت برای استصحاب را داشته باشد زیرا اضطرار در مانحن‌فیه به واحد معین تعلق می‌گیرد. مثلاً إنائین مشتبهین هست که یکی از اینها دواء برای مرض است در صورتی که وجود خمر در أحد الإنائین معلوم است منتها یکی از این دو إناء ماء است که اضطرار به او تعلق نمی‌گیرد و إناء دیگر دواء است که شرب دواء واجب است و قطع هم داریم که در أحدهما خمر موجود است. فرض کنید خمری بوده بچه این خمر را در یکی از این دو إناء ریخته است که در یکی ماء است و اضطرار هم به او تعلق نمی‌گیرد، اضطرار به آن طرف دواء تعلق گرفته است.

حكم الكل در داروها

الآن یک قضیه یادم آمد نسبت به کیفیت برخورد با مسئله حكم ظاهر و رعایت حكم ظاهر در صورت احتمال وجود متنجّس در داروها؛ الآن می‌گویند که در بسیاری از دواها و شربت‌های که برای سینه است

الکل وجود دارد - هفت درصد شش درصد الکل وجود دارد - و اصلاً شربت سینه شاید بدون الکل نباشد یا اگر باشد شاید خیلی نادر باشد و اکثراً شربت سینه‌ها الکل دارند. آن وقت بعضی‌ها نسبت به این مسئله احتیاط می‌کنند و نمی‌خورند.

یک شخصی نقل می‌کرد و می‌گفت که مرحوم آقا - رضوان الله تعالیٰ علیه - ناراحتی سینه داشتند و مدتی سینه‌شان درد می‌کرد و خوب نمی‌شد. او گفت که آقا ما شربت سینه داریم و خارجی هم هست، خیلی مفید است آمریکایی است، اگر می‌خواهید برایتان بیاورم. ایشان گفتند که بیاورید. می‌گفت که ما می‌دانستیم این درصدی الکل دارد ولی صحبت در این قضیه است که انسان نسبت به این موظف نیست که بخواهد تحقیق بکند و یا اینکه اگر این ملزم به یکی از اینها است نباید انسان به خودش تضییقی را تحمیل کند و خود را در مضیقه قرار بدهد. گفت که ما شیشه را آوردیم و به ایشان دادیم و ایشان همین‌طور خوردند و بعد هم در شیشه را بستند و بقیه را در جیبشان گذاشتند و به خانه بردند تا بقیه‌اش را در منزل بخورند. حالا اگر

شخص دیگری بود برمی داشت نگاه می کرد و می گفت که آقا رویش چه نوشته است؟! آیا مکتوب است که با الکل هست یا بدون الکل است؟! همین مقدار بدون این رعایت مسئله وقتی که این دواء است و دواء را باید مریض بخورد تا خوب بشود به همین مقدار [کافی است] التفات می کنید؟! این خیلی عجیب است! وقتی که انسان در این مسئله به این نحو باشد در موارد دیگری که شیطان می آید و وسوسه می کند این گونه افراد در آن موارد خلاص می شوند و جلو می روند و بقیه گیر می کنند؛ در آن مواردی که مورد وسواس است و شیطان در آن موارد می آید و می خواهد شبهه و تشکیک ایجاد کند و انسان را از راه بیندازد و نگاه بکند، می بینیم این گونه نفوس گیر می کنند.

صَادِّ طریق سلوک بودن ذهن وسواسی

برادر ایشان در کربلا منزل آقای حداد رضوان الله تعالی علیه بود و به حمام می رود - منزل آقای حداد - دوش را باز کرده از زیر دوش فریاد می زند که آقای اخوی آیا این آب متصل به کرّ است؟! ایشان گفتند

که بله متصل به کرّ است! خیالش جمع می شود که این آب متصل به کرّ است! این می آید و سالک هم می شود و اطاعت از دستور استاد هم می کند ولی با این ذهن وسواسی، با این ذهن می آید قبول می کند. همین ذهن وسواسی جلو می آید جلو می آید یک دفعه یک جا صادّ طریق می شود و راه را می بندد و در اصل مسئله شک می کند، شک می کند که می کند که

وقتی شارع می گوید که مریض باید این را بخورد دیگر شما نباید شک بکنید! حالا این شربت، شربت سینه هم هست و دکتر گفته که باید شربت سینه بخوری و الکل هم در آن هست، اصلاً چرا باید نگاه کرد و چرا باید بروشورش را خواند؟! چه کسی گفته است که باید این بروشورش خوانده بشود و در شما شک پیدا بشود؟! با اینکه احتمال جدی هم بر این مسئله هست که معمولاً متعارف است بر اینکه شرب سینه این را دارد! این خیلی نکته مهم و اساسی در راه انسان و در سلوک انسان است که چطور انسان رعایت این مسئله را می کند آن وقت در کجاها این می آید رهن طریق می شود! چرا؟! چون اساس

حرکت نفس براساس شک و تردید است.

اگر همین شخص از دست امام زمان هم یک لباس بگیرد یک احرام بگیرد می‌رود این احرام را اول شش دفعه با آب کر می‌شوید بعد می‌پوشد و فکر این را نمی‌کند که این احرام از دست امام رسیده است! این غلط‌ها چیست؟! بیچاره وقتی که احرام را می‌دهند بپوش، روی دوشست بینداز! می‌گوید که باید احرام طاهر باشد و چون شک داریم باید تطهیر کنیم! نفس با خودش توجیه می‌کند که امام علیه‌السلام یا ولیّ خدا به نجاست و طهارت کار ندارد او فقط احرام را داده است لعلّ اینکه احرام نجس باشد! قضیه را دائماً در متنجس می‌اندازد و در متطهریّت و طهارت نمی‌اندازد! چرا؟! چون دائماً نفس منفی می‌بافد، به جای اینکه بگوید: امام این را داده است بپوش، حکم ظاهر هم دلالت بر حلّیت می‌کند [از این بالاتر] اصلاً به ظاهر چه ربطی دارد؟! این را امام یا یک ولیّ خدا داده است اصلاً قضیه به ظاهر چه ارتباط دارد؟! چون این نفس معیوب و مریض است حتی اگر از دست امام هم این را بگیرد

این را در طرف نفی قرار می‌دهد و می‌گوید که امام
یا ولیّ خدا این ثوب را بر اصل ثوبیتش قرار داده
است نه به عنوان **أنّه طاهر** پس من باید بروم خودم
کسب طهارت کنم! این چیست؟! این آخر یک جا او
را زمین می‌زند و حسابی هم زمین زده است؛ آن
آقایی که در روح مجرد مرحوم آقا رضوان الله تعالی
علیه گفتند که بالأخره تسلیم آقای حداد نشد و قضیه
به استخاره کشیده شد،^۱ همین مرض و همین بیماری
را [داشت] یا آنهایی که می‌آیند و بعد شک و
تشکیکات می‌کنند همین مرض و بیماری‌ها دارند که
مسئله کم‌کم از مسائل فرعی به مسائل اصلی کشیده
می‌شود و در آنجا مشکل پیدا می‌کند.

خب مطلب در اینجا به چه کیفیت است؟! مسئله
به این کیفیت است که بچه در این یکی از دو إناء
خمر قرار می‌دهد و وقتی در یکی از اینها قرار داد،
اضطرار به أحدهمای معین تعلق گرفته است و این
اضطرار هم قبل از علم است. بنابراین این اضطرار
همان‌طوری که قبلاً عرض شد در عالم انشاء بر

۱. روح مجرد، ص ۱۲۸.

أحدهما تعلق گرفته است و صَيَّرَهُ حَلَالاً هذا دواءً
و محتملُ الخمرية ولكن من حيث إن الاضطرار
تعلق به قبل تعلق علم الإجمالی و علم الإجمالی
هو المنجَز و هو الموضوع للتكليف فالاضطرار
متعلق به قبل علم الإجمالی يُخرجُه من أحد
الأطراف؛ پس این اضطرار قبل از اینکه علم اجمالی
در مقام قبلیت زمانیه بیاید و موضوع برای تکلیف را
این علم اجمالی تعیین کند، اضطرار می آید این را از
یکی از دو طرف خارج می کند پس در مقام انشاء
واقعاً هذا حلالٌ أو حرامٌ؟ هذا حلالٌ ولو كان
حراماً، ولو كان حراماً يُصَيَّرُهُ حَلَالاً مثل اینکه
یک حرامی یک دفعه متبدّل به یک ماهیت دیگر بشود
مثل تبدّل ماهیت شیء نجس به دخان یا مثل دُهن
متنجسی که تبدیل به دخان بشود.

این تبدّل ماهیت است و یکی از مطهّرات انقلاب
است؛ انقلاب ماهیت است. یا فرض کنید یک شیء
نجسی در شوره زار تبدیل به ملح بشود یا شیء
متنجسی به عنوان کود در مزارع و اینها مورد استفاده
قرار بگیرد که در تمام اینها مسئله انقلاب موجب
مطهریّت است. همان طور که این مسئله مِنْ أَصْلِهِ
می آید و متنجس را متبدّل به حلال می کند، مسئله

اضطرار هم مانند مسئله انقلاب می آید آن شیء را از حرمت خارج می کند. بنابراین علم اجمالی دیگر دو طرف ندارد. علم اجمالی ما در اینجا یک طرف دارد یعنی علم اجمالی فقط به طرف دیگر تعلق گرفت و طرف دیگر هم **مَحْتَمَلُ الْحَرَمَةِ وَ مُحْتَمَلُ النَّجَاسَةِ** است بنابراین شبهه بدوی در طرف دیگر **يُخْرِجُهُ عَنْ أَحَدِ الْأَطْرَافِ** و دیگر علم اجمالی در اینجا نمی تواند استصحاب بشود.

این مبنا و دلیل بر این قضیه است که اگر اضطرار بر أحدهمای معین قبل از طرؤ علم اجمالی تعلق بگیرد - حالا اگر بعد طرؤ علم اجمالی باشد این بحث برای جلسه بعد است - متعلّقش را از طرفیت علم اجمالی خارج می کند و وقتی یکی از اینها خارج شد **ولو صادف الواقع** بنابراین طرف دیگر شبهه بدویه می شود.

مرحوم کمپانی می فرمایند که این مسئله ما با مسئله سابق که اضطرار به أحدهمای غیر معین تعلق بگیرد فرق می کند چون در أحدهمای غیر معین ملاک برای علم اجمالی در طرفین موجود هست **لا يُخْرِجُ عَنِ الطَّرْفَيْنِ الْعِلْمَ الْإِجْمَالِيَّ** چون اضطرار به

یک معین تعلق نگرفته است بلکه اضطرار تعلق
 بأحدهما گرفته است. اگر تعلق به این بگیرد خب
 این را **يُصَيِّرُهُ حَلَالاً** ولی تعلق به این به خصوص
 نگرفته است بلکه تعلق به أحدهمای مردد گرفته
 است و أحدهمای مردد در عالم واقع در اینجا
 موضوع برای تعلق اضطرار نیست. أحدهما یعنی
 تساوی طرفین نسبت به تعلق اضطرار، ولی کدام یک
 از طرفین؟! غیر مشخص است هر کدام از طرفین
 ممکن است متعلّق برای اضطرار باشند و هیچ کدام از
 اینها تعلق به اضطرار به عنوان آنّه اضطرار نیست.
 اضطرار به أحدهمای غیر معین به طبیعت تعلق
 گرفته است اما نفس طرفین **بِشخصيتهم الوجودية**؛
 یعنی خود همین ماء به این تشخّص وجودی خودش
 و این ماء به تشخّص وجودی خودش، دو طرف
 برای علم اجمالی هستند و علم اجمالی دیگر در آنجا
 به یک امر غیر معین تعلق نگرفته است.

تعلق علم اجمالی تشخّص خارجی

علم اجمالی همیشه به تشخّص خارجی تعلق
 می گیرد، به تشخّصی که ما داریم می بینیم یعنی این

إناء به خصوص که جلوی چشم ما هست، نه اینکه علم اجمالی به أحدهمای در عالم خارج بدون محدودیت شخصیت خارجی خودش تعلق بگیرد، نه این علم اجمالی نیست! آنچه که حرمت بر او به عنوان خمریت تعلق گرفته است آن به عنوان قضیه طبیعی است اما در علم اجمالی عنوان قضیه طبیعی نداریم بلکه علم اجمالی همیشه به فرد مشخص خارجی تعلق می گیرد. پس قضیه ما در علم اجمالی قضیه جزئیه خارجی و معینه است یعنی این إناء و این إناء؛ این إناء خارجی و این إناء خارجی.

من باب مثال شارع اصلاً **اجتنب عن الخمر** را ندارد، شارع اصلاً **من أول الأمر** بیاید بگوید که هذا الإنائین و هذا الإنائین أحدهما حرامٌ لا بأن يكون تحت عنوان الخمرية أو عنوان الدموية أو عنوان البولية أو عنوان الآخر، لا هذا حرامٌ بأيّ عنوان بدون هیچ عنوانی! چطور شارع یک هم چنین حرفی را بزند و بگوید که **أحدهما حرامٌ** بدون اینکه خمر باشد بول باشد دم باشد غصب باشد سایر چیزها باشد هرچه باشد؟! الآن این قضیه **قضیه شخصیة^{۲۸}** خارجیة^{۲۸}، **قضیه اجتنب عن الخمر** قضیه شخصیة خارجیة نیست بلکه قضیه طبیعی است متتها به عنوان

أَنَّهُ فِي الْخَارِجِ اما در علم اجمالی قضیه‌اش مثل
 قضیه شخصی است یعنی علم اجمالی به أحدهما
 خارجی تعلق گرفته است و وقتی که به أحدهما
 خارجی تعلق بگیرد بنابراین **أَحَدُهُمَا مِنْ أَوَّلِ الْأَمْرِ**
يُحْكَمُ عَلَيْهِ بِالْحَرَمَةِ و إذا كان العلم الإجمالي
مَنْجَزاً فَيَجِبُ الْحُكْمُ بِالاجْتِنَابِ عَنْ كِلَيْهِمَا معاً این
 حکم اولی است حالا اضطرار می‌آید باحدهما تعلق
 می‌گیرد آیا اضطرار یک واحد شخصی را از تحت
 علم اجمالی خارج می‌کند به عنوان **أَنَّهُ مُضْطَرٌّ؟** نه،
 چون اضطرار که به این تعلق نگرفته است. آیا
 اضطرار این واحد شخصی را به عنوان **أَنَّهُ مُضْطَرٌّ**
إِلَيْهِ از تحت علم اجمالی خارج می‌کند؟! نه خیر به
 أحدهما مردد تعلق گرفته است نه به أحدهما
 معین، درحالی که علم اجمالی به کِلَيْهِمَا تعلق
 می‌گیرد یعنی کِلَيْهِمَا را از تحت آن حکم به حلیت
 ابتدائی که آن حلیت ابتدائی حاکم بر همه اشیاء است
 به عنوان اولی خارج می‌کند. لولا تعلق علم اجمالی
يُحْكَمُ عَلَيْهِ بِالْحَلِيَةِ بِعَنْوَانِ الْأَوَّلَى و **يُحْكَمُ عَلَيْهِ**
بِالْحَلِيَةِ بِعَنْوَانِ الْأَوَّلَى و بعد طرؤ علم اجمالی این
 حکم اولی به واسطه علم اجمالی منتفی می‌شود. چه

در اینجا باقی می ماند؟! اجتناب، **يُحْكَم عَلَيْهِ ...**،
اضطرار هم هیچ کدام از طرفین را از تحت علم
اجمالی خارج نمی کند. بله، اضطرار بِأحدهما نه
اضطرار به واحد مشخص.

اضطرار مؤمن از عقاب در مقام تعقل و در

مقام تکلیف، در صورت اتیان بِأحدهما

پس در مقام تعقل و در مقام تکلیف، اضطرار
مؤمن از عقاب است در صورت اتیان بِأحدهما
نه اینکه مؤمن از عقاب است در صورت اتیان آخر،
در صورت اتیان بِأحدهما این مؤمن عقاب است
به خاطر اینکه اضطرار بالأخره به یکی از اینها تعلق
می گیرد و باید در مقام فعل أحدهما را اتیان کند ولی
صحبت در این است که آن حکمی را که علم اجمالی
با علمیت و با تنجزش آورد، آن حکم را اضطرار
می تواند بردارد؟! نه، دیگر زورش نمی رسد! فقط
همین قدر اضطرار در اینجا می آید تأمین برای اتیان
أحدهما را تضمین می کند. در اینجا **يَبْقَى الْعِلْمُ**
الْإِجْمَالِي بِحَالٍ و استصحاب علم اجمالی و بقاء
موضوع برای علم اجمالی که تعلق علم اجمالی
بِأحدهما هست الآن طرف دیگر **واجب الاجتناب**

می‌شود.

اما در مانحن‌فیه که اضطرار به واحد معین تعلق می‌گیرد وقتی به واحد معین تعلق گرفت دیگر علم اجمالی چطور می‌تواند تعلق به این بگیرد؟! مگر نگفتیم که علم اجمالی به تشخص خارجی تعلق می‌گیرد؟! تشخص خارجی که در اینجا به واسطه اضطرار منتفی می‌شود چون اضطرار در اینجا تعلق به دواء گرفته است و وقتی اضطرار به دواء تعلق می‌گیرد به عنوان **أَنَّهُ دَوَاءٌ** پس دیگر شیئی به نام دواء در طرفین علم اجمالی باقی نمی‌ماند چون این **يُصَيِّرُهُ حَلَالاً** وقتی **يُصَيِّرُهُ حَلَالاً** دیگر علم اجمالی به کدام طرف تعلق بگیرد؟! علم اجمالی به **أَحَدِهِمَا** غیر معین تعلق بگیرد؟! نه، **هَذَا مَعِيْنٌ وَ هَذَا غَيْر مَعِيْنٌ**.

تلمیذ: در صورتی که یکی از طرفین اضطراراً از طرف علم اجمالی خارج بشود، در صورت ارتکاب معین می‌شود که اضطرار به این تعلق گرفت.

استاد: نه اضطرار به این تعلق نگرفته است بلکه این محقق وجودی مضطر شد نه خود اضطرار! بینید

یک وقتی می‌گوییم که **أکرم العالم** در این **أکرم العالم** یک وقتی خود مولا خصوص عالم را هم تعیین می‌کند. می‌گوید: **أکرم العالم** ولی با قرائنی که می‌آورد ما متوجه می‌شویم اسم این عالم زید است. این در اینجا گرچه گفته است **أکرم العالم** ولی به واسطه قرائن محقق و مشخص این عالم این زید خارجی است. اگر شما به جای زید بروید عمرو را اکرام بکنید امر مولا را اتیان نکردید چون قرائن خارجی آمده آن **أکرم العالم** را مخصّص و مشخص کرد. حالا یک وقتی مولا می‌گوید: **أکرم العالم**. شما یک نفر را پیدا می‌کنید و می‌گویید که **عالم** و اکرام می‌کنید آیا این را که شما اکرام می‌کنید این شخص مورد نظر مولا است یا نه عالم کلی است؟! حالا اگر این را اکرام کردید بعد شک در علمیتش می‌کنید، آیا در اینجا استصحاب حکم مولا باقی است یا باقی نیست؟ باقی است و باید بروید یک عالم دیگر را اکرام کنید. این در اینجا به عنوان محقق وجود است و محقق خارج است نه به عنوان مشخص و مخصّص کلام مولا!

در صورت اول خود آن عالم با قرائن خارجیّه

مورد نظر مولا بود مثل اینکه مولا می گوید: همین که در دست تو هست حرام است حالا می خواهد خمر حرام باشد می خواهد حلال باشد می خواهد مکروه باشد من کار ندارم این إناء حرام است. این را مولا دارد می گوید. این همان تعلق اضطرار به أحداتی معین می شود. اضطرار تعلق به این گرفته است حالا می خواهد این حرام باشد یا حلال باشد کاری به این نداریم. وقتی اضطرار تعلق به این وجود خارجی معین می گیرد این را از تحت علم اجمالی خارج می کند و آن وقت دیگر علم اجمالی طرف ندارد و طرفش شبهة بدویه می شود.

بله، احتمال حرمت در این طرفیت می رود ولی احتمال دیگر منجز نیست مثل اینکه شبهة ابتدائیه باشد. وقتی ما علم اجمالی را متعلّق به طرفین گرفتیم و قوام علم اجمالی را به وجود خارجی طرفین یا اطراف دانستیم وقتی که یکی از این اطراف از تحت علم اجمالی واقعاً خارج می شود، دیگر علم اجمالی باقی نیست تا اینکه بخواهد نسبت به طرف دیگر باقی بماند یعنی آن حالت تردید بین الطرفين

در صورت این خروج واحد معین علم اجمالی
به طور کلی از بین می رود.

مثل اینکه ما علم اجمالی داریم بر اینکه یا این
إناء یا این إناء حرام است و مولا بیاید بگوید که این
إناء حلال است، به چه دلیل حلال است؟! به تو
مربوط نیست! همان طور که در مورد بیّنه اگر بیّنه
بگوید که این حلال است، آن را از تحت علم اجمالی
خارج می کند و دیگر قوام علم اجمالی از بین می رود
چون علم اجمالی در صورتی قائم بود که تردید **إلی**
یوم القيامة در علم اجمالی موجود بود و وقتی که
یکی از اینها با شهادت بیّنه از تحت علم اجمالی
خارج بشود دیگر تردید وجود ندارد تا اینکه علم
اجمالی برای سریان حکم به طرف دیگر منجز بشود.
در صورتی که بیّنه بگوید که ما دیدیم این خمر در این
قرار گرفت نه در این، دیگر تردید در اینجا از بین
می رود. بیّنه که برای انسان علم نمی آورد. بیّنه برای
انسان علم تنزیلی می آورد و با وجود بیّنه احتمال
حرمت در مورد دیگر نیست؟! هست در حالی که
شارع می گوید که به این احتمال توجه نکن! **عدم**
الاعتناء بِطرفِ المقابل با ثبوت بیّنه! بیّنه که علم

نمی‌آورد مثل اماره می‌ماند. اماره که علم‌آور نیست
اگر اماره علم‌آور باشد اصلاً موضوع برای علم
اجمالی از بین می‌رود ولی اماره علم اجمالی را باطل
نمی‌کند، اماره می‌آید از نظر شرعی منجزیت علم
اجمالی را لغو می‌کند و این علم تنزیلی می‌شود. پس
با وجود تعلق اضطرار به أحد معین، اضطرار **يُصَيِّرُهُ**
حَلَالاً واقعاً، وقتی که **صَيَّرَهُ حَلَالاً** واقعاً، دیگر در
اینجا نسبت به طرف دیگر این علم اجمالی دیگر
موضوع ندارد. پس این حلال می‌شود.

تلمیذ: مبنای شما همین طور است؟!!

استاد: حالا طبق مبنای ما بماند، اما اشکالی که بر
کلام مرحوم کمپانی وارد می‌شود این اشکال بر طبق
مبنای خودشان وارد است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد